

علل اجتماعی شکل‌گیری ماتریالیسم علمی در غرب

مریم شمسایی^۱ و سعید زاهد زاهدانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۵

چکیده

این مقاله به زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری ماتریالیسم علمی در بستر تاریخی فرهنگی کشورهای غربی می‌پردازد. در ابتدا از تعریف ماتریالیسم و علم شروع نموده سپس درصدد پاسخگویی به این سؤالات می‌باشیم که علم چگونه تولید می‌شود؟ این شناخت از علم چگونه شکل می‌گیرد؟ و اینکه علوم سکولار در غرب چگونه شکل گرفته است؟ اهمیت این مطالعه می‌خواهد به این مسئله بپردازد است که علم در زمینه‌ی فرهنگ جوامع شکل گرفته و رشد پیدا می‌کند. و این علوم حاصل شناخت افراد آن جامعه و این که علم شناخت سیستماتیک افراد هر جامعه است. لذا باید بررسی نمود که شناخت چگونه حاصل می‌گردد؟ در این مقاله هدف بیان زمینه‌های شکل‌گیری علم در جوامع غربی براساس فرهنگ آن‌ها می‌باشد.

کلید واژه‌ها: ماتریالیسم علمی، فرهنگ، علم سکولار، غرب.

استناد فارسی (شیوه‌ی APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰؛ شیوه‌ی APSA)

شمسایی، مریم؛ زاهد زاهدانی، سعید (۱۴۰۱). «علل اجتماعی شکل‌گیری ماتریالیسم علمی در غرب». پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، سال پنجم، شماره‌ی اول، پیاپی ۱۷، صص ۱۲۴-۱۰۵.

^۱. دانشیار گروه معارف اسلامی و مرکز تحقیقات قرآن، حدیث و طب دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران.

ایمیل: shamsaie2008@yahoo.com

^۲. دانشیار گروه جامعه‌شناسی و عضو پژوهشکده تحول در علوم انسانی و اجتماعی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

ایمیل: zahedani@shirazu.ac.ir

کپی‌رایت © ۲۰۱۰، ایسک (اندیشکده مطالعات راهبردی کریمه شیراز). این متن، مقاله‌ای برای دسترسی آزاد است که با توجه به استاندارد بین‌المللی CCA (Creative Commons Attribution) نسخه 4.0 توزیع شده است و به دیگران اجازه می‌دهد این اثر را با راجگیری کنند، آن را با دیگران به اشتراک بگذارند و مطالب را اقتباس کنند.

۱. مقدمه

علم براساس فرهنگ جوامع شکل گرفته و رشد می‌نماید. زمانی که فرهنگی ماده‌گرا می‌گردد بالطبع علوم مادی هم در آن با همان مبنا شکل می‌گیرد. ماتریالیسم^۱ یا ماده‌گرایی بر این باور است که هر چه در عالم هستی وجود دارد از جنس ماده یا انرژی می‌باشد. آن‌ها تأیید می‌کنند که میان وجود و فکر، ماده و روح رابطه معینی وجود دارد. برخلاف دیدگاه ایده‌آلیست‌ها که معتقد هستند روح خالق ماده و طبیعت می‌باشد، در نظر ماده‌گراها این روح نیست که خالق طبیعت است بلکه ماده، طبیعت و جهان است که خالق روح می‌باشد. آن‌ها می‌گویند اندیشیدن انسان بدلیل وجود مغز می‌باشد و اندیشه‌ی او محصول مغز انسان می‌باشد (پلیتسر، ۱۳۵۸: ۲۷).

ماده‌گرایان می‌گویند نمی‌توان به وجود ذات ازلی، روح خالص، و خالق یکتا، اعتقاد داشت؛ زیرا خالقی که خارج از مکان و زمان باشد، چیزی است که نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ و گرنه می‌شود همان دیدگاه ایده‌آلیسم عرفانی و در این صورت، باید هرگونه بررسی علمی را کنار گذاشت، تا بتوان به وجود ذات باری که خارج از زمان است، قائل شد، یعنی در هیچ لحظه‌ای وجود نداشته و خارج از مکان نیز باشد (همان: ۴۴ و ۴۵). از این منظر، ساده‌ترین تعریف از علم، «شناخت سیستماتیک از جهان می‌باشد». در این‌جا منظور از علم و شناخت، مطلق دانایی و آگاهی است (مصباح و محمدی، ۱۳۹۷: ۳۸).

ماتریالیسم علمی که با علم تجربی‌گرایی و طبیعت‌گرایی منطبق است، بیان می‌دارد که علم از طریق تجربه، شناخت اشیا را برای انسان ممکن می‌نماید و تصویری که از ماده و جهان ایجاد می‌کند بیش از پیش واقعیت دارد چراکه انسان به کمک علم می‌تواند معلومات خود را دقیق ساخته و مجهولات را کشف نماید (پلیتسر، ۱۳۵۸: ۳۳). آن‌ها عقیده دارند که بشر خداوند را آفریده است و تنها واقعیتی که در جهان وجود دارد واقعیت طبیعی است. آن‌ها علم و مذهب را به هیچ وجه سازگار نمی‌دانند. در این رابطه ایان باربور می‌نویسد:

«ماده‌گرایی علمی مبتنی بر دو اصل است؛ روش علمی تنها طریق قابل اعتماد برای کسب معرفت است. ماده (یا ماده و انرژی) واقعیت اساسی جهان است. اصل نخست حکمی معرفت شناختی یا روش شناختی درباره ویژگی‌های تحقیق و معرفت است. اصل دوم حکمی فلسفی یا هستی‌شناختی درباره ویژگی‌های واقعیت و جهان است. طبق این دیدگاه، باورهای دینی قابل قبول نیستند، زیرا دین فاقد چنین اطلاعات عام، آزمون تجربی و چنان معیار ارزیابی است. تنها علم است که عینی، بی‌طرف، جهان شمول، انباشت‌پذیر و رشدیابنده است. برعکس گفته می‌شود که سنن دینی، تعصب‌آمیز، محدود، غیرنقدانه و در برابر تغییر مقاوم هستند» (به نقل از همتی، ۱۳۸۴: ۲۵۱ و ۲۵۲).

¹. Materialism

۲. مراحل رشد شناخت در انسان

هفت سال اول به مدیریت حسی: زمانی که کودک متولد می‌گردد متخصصان معتقدند که در ابتدا گوش و سپس بینایی و در ادامه دیگر مراکز حسی وی فعال می‌گردد و به‌وسیله‌ی حس‌های پنج‌گانه می‌تواند با جهان اطراف خود ارتباط برقرار نماید و به مرور اطلاعات رو به افزایش نهاده و کودک آن‌ها را دسته‌بندی و مقایسه کرده و در نهایت تصمیم می‌گیرد و با اکتان و یقینی که در او ایجاد می‌گردد بر اساس آن عمل می‌نماید. لذا از همان بدو تولد سه ابزار حس و عقل و قلب فعال می‌باشند اما در هفت سال اول عمدتاً حس است که عقل و قلب را مدیریت می‌نماید و شناخت کودک به‌وسیله شناخت حسی پیش می‌رود و روی حواس در کودکان بیش‌تر تأکید می‌گردد.

به تدریج که کودک به سمت هفت سالگی پیش می‌رود، فعالیت‌های عقلی زیادتر می‌گردد. زمانی که کودک شروع به حرف زدن می‌کند با کاربرد اصوات اگرچه به صورت عقب و جلو با جهان اطراف رابطه برقرار می‌کند. استفاده می‌نماید و او از جهان پیرامون خود بازتاب گرفته و متوجه غلط یا درست به کار بردن کلمات و یا جملات خود می‌گردد و سعی در نظم دهی صحیح به آن‌ها مطابق با عرف می‌کند. که این فعالیت موجبات رشد «منطق» را در او ایجاد می‌نماید. یعنی روش درست اندیشیدن را به این ترتیب می‌آموزد. یعنی زبان آموزی در کودک باعث یادگیری منطق می‌گردد؛ چراکه کودک تلاش می‌کند اطلاعات بدست آورده را منظم و با ترتیب درست درکنار یکدیگر قرار بدهد تا بیان و کلام را طبق عرف صحیح انتقال دهد. به این ترتیب او متوجه می‌گردد که باید گزاره‌های حسی خود را نظم و ترتیب دهد. در این سن باید امکان هر نوع تجربه حسی را برای کودکان فراهم نمود تا با همین عملیات نظم بخشی به آن‌ها عقل وی فعال گردد و متوجه شود که دسته‌بندی‌ها مهم است.

هفت سال دوم به مدیریت عقل: در هفت سال دوم شناخت‌ها به مدیریت عقل نظم و ترتیب پیدا کرده و مدیریت می‌شوند. در این سن برای کودک الگوپذیری اتفاق افتاده و الگوهای خود را انتخاب می‌نمایند. خصوصاً الگوپذیری از پدر و مادر و اطرافیان خود در این دوره شکل می‌گیرد. این افراد و پدر و مادر تک بعدی نیستند بلکه یک مجموعه‌ای از رفتارها و اطلاعات را می‌سازند؛ بنابراین کودک این مجموعه‌ها را تشخیص داده و چون می‌خواهد رفتار خودش را تنظیم نماید، در جریان جامعه‌پذیری قرار می‌گیرد و از پدر و مادر و اطرافیان الگوبرداری می‌کند. در حالی که هنوز در او گرایش قلبی منسجمی شکل نگرفته، اما از مجموعه‌هایی که می‌شناسد، تقلید می‌کند. لذا در جریان تعلیم و تربیت این دوره الگوپذیری اتفاق می‌افتد. به همین مناسبت در این سن کودکان علاقمند به داستان‌های قهرمانان می‌شوند؛ در این زمان، پدر و مادرها باید هم شخصیت‌های مثبت و هم منفی را به کودکان خود بشناسانند. در این سن باید تمام الگوهای بد و خوب به آن‌ها معرفی گردد. اگر در این دو هفت سال، پدر و مادر وظایف خود را به درستی انجام

دهند، در هفت سال سوم که کودک قوه اختیار و اراده پیدا کند و قلبش فعال می‌شود، کم‌تر دچار اشتباه می‌گردد.

هفت سال سوم به مدیریت قلب (اعمال اراده و اختیار): در این جاست که نظر شخص و پسند او مهم است. در این دوره او می‌تواند استقلال پیدا نموده که با اتقان و اطمینان و جمع‌بندی‌ها و اطلاعاتی را که با استفاده از حس و عقل بدست آورده شکل می‌دهد و شخصیت وی ساخته می‌شود. در این هفت سال سوم، با کمک اطلاعاتی که دریافت می‌نماید، مجموعه ادراکات فردی او منظم می‌شود و به اراده‌ی خودش انسجام می‌یابد. این مجموعه‌ی ادراکات شامل «مجموعه ادراکات ناشی از حس یا همان محسوسات»، «مجموعه ادراکات ناشی از عقل یا همان معقولات» و «مجموعه ادراکات ناشی از قلب یا همان اشراقات و باورها» می‌باشد. این سه بعد باهم بوده و از هم جدا نمی‌شوند. مجموعه محسوسات، معقولات و باورها مشهودات متناظر هم می‌باشند.

ریشه جهت‌گیری دریافت صحیح در قلب می‌باشد و سپس آن جهت‌گیری در عقل تنظیم می‌گردد و ساختار ذهنی پیدا می‌کند که باعث تنظیم رفتارها می‌شود. دریافت‌های قلبی زیربنایی بوده، سپس دریافت‌های عقلی و دریافت‌های حسی که روبنایی می‌باشند شکل می‌گیرد. برای ایجاد تعادل و نداشتن اضطراب، بایستی این سه دریافت متناظر در کنار هم شکل گیرند و این سه بعد تکمیل گردد؛ چراکه این سه بعد هستند که در کنار یکدیگر رفتارهای افراد را می‌سازند. بنابراین، در صورتی این سه بعد ایجاد تعادل می‌نمایند که کره‌های آنان متحدالمرکز باشند. یکی از عواملی که باعث بهم ریختن تعادل آن‌ها می‌گردد، بمباران اطلاعاتی^۱ است که توسط رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و ... اتفاق می‌افتد.^۲ اگر که تعادل این کره‌ها از بین برود، بیماری‌های روان‌نژندی و روان‌پریشی (نروسیسم و سایکوسیس) به وجود می‌آید. بنابراین باید حتماً در طول روز پس از کسب یکسری اطلاعات، اوقات فراغتی را فراهم نمود تا اطلاعات در جای خود قرار گرفته و فرد به آرامش برسد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^۱. information overload

^۲. ادوارد هالوول روانشناس بر این باور است که در تاریخ بشر هرگز به اندازه امروز مغز انسان در معرض پردازش این حجم از اطلاعات قرار نداشته است. وی می‌گوید نسل امروز را می‌توان نسل رایانه‌خوار نامید زیرا انسان‌ها بیش‌تر وقت خود را در مقابل رایانه‌ها، تلفن‌های همراه هوشمند و دیگر ابزار رسانه‌ای صرف می‌کنند و این مشغولیت ذهنی برای پردازش اطلاعات می‌تواند از میزان گرایش انسان به فکر کردن و احساس کردن بکاهد.

این مطالعه دریافته است که تعداد کلماتی که یک انسان به صورت روزانه می‌شنود و اطلاعاتی که روزانه دریافت می‌کند برابر ۳۴ گیگابایت اطلاعات است، میزانی که می‌تواند گنجایش اطلاعاتی یک لپ‌تاپ را به اتمام برساند. بر اساس تخمین‌های به عمل آمده تعداد کلماتی که از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۸ در آمریکا مورد استفاده قرار گرفته از چهار هزار و ۵۰۰ تریلیون به ۱۰ هزار و ۸۴۵ تریلیون افزایش پیدا کرده است (Murray, Wardrop, 2009, www.telegraph.co.uk).

زمانی که مجموعه را بخواهند متعادل نمایند باید به سراغ منطق سیستم‌ها رفت. دانشمندان «دانش‌های مجموعه‌ای» معتقدند که اگر بخواهیم یک مجموعه‌ای را هماهنگ کنیم، «هماهنگی» ملاک صحت آن است و باید یک محور هماهنگ‌کننده داشته باشد؛ این محور هماهنگ‌کننده اگر دو محور شد، دو مجموعه شکل می‌گیرد که ایجاد اشکال می‌نماید. در شخصیت انسان‌ها محوری که هماهنگی را بوجود می‌آورد، اصطلاحاً به آن «فرهنگ فردی» می‌گویند. از محورهای هماهنگی رایج دیگر می‌توان از ثروت، قدرت و خداوند نام برد.

وقتی در شناخت خود با موضوعات مرکب روبه‌رو هستیم، لازم است منطقی انتخاب کنیم که وجود مرکب را دربرگیرد؛ منطق سیستمی این خاصیت را دارد. بدین معنا که برخی انسان‌ها محور هماهنگی زندگی خود را بر مبنای ثروت قرار داده‌اند یعنی در کره‌ی مرکزی، اعتماد و اطمینان و گرایش قلبی آنان به ثروت از همه چیزها بیش‌تر است. نه این‌که گرایش‌های دیگر در او وجود ندارد بلکه اعتماد و اطمینان وی به ثروت بیش‌تر از همه می‌باشد. یا برخی افراد قدرت‌طلب هستند و مجموعه دریافت‌های خود را براساس گرایش به قدرت تنظیم می‌نمایند. یعنی زمانی که گرایش‌های قلبی بر روی قدرت تنظیم گردد، عقلش هم براساس قدرت گزاره‌ها را تنظیم می‌کند و در رفتارش تجلی قدرت می‌نماید.

شدیدترین گرایش قلبی را «پرستش» می‌گویند. کسی که قدرت را در مرکز گرایش‌های قلبی خودش قرار داده «قدرت پرست» است و آن‌که ثروت را در مرکز قرار داده «ثروت‌پرست» می‌باشد. اگر گرایش قلبی بر روی خداپرستی قرار بگیرد چون اسماء الحسنی است یعنی تمام خوبی‌ها به او تعلق می‌گیرد دیگر ذایل شونده نیست و حتی هرچه را هم که از دست بدهد ناامید نمی‌شود. بنابراین خداپرستی دارای آفات گرایش‌های دیگر نمی‌باشد. زمانی که خدا پرستی محور هماهنگی گردید، تداوم آن بیش‌تر است. بنابراین هر محوری را در گرایش‌های قلبی انتخاب نمایند بر همان اساس گرایش‌های عقلی تنظیم می‌گردد و دریافت‌های حسی هم بر همان اساس تنظیم می‌شود. تا زمانی که این شناخت به صورت فردی باشد، غیر سیستماتیک می‌باشد. اگر چه برای خود شخص ممکن است دارای تعادل و سیستماتیک باشد، اما برای دیگران این‌گونه نیست و ممکن است شخص نتواند سیستم فکری و منطق خود را به دیگران انتقال دهد. اما در جامعه، افراد با یکدیگر بحث نموده و به نتیجه می‌رسند. یعنی بحث در عرف اجتماعی، سیستماتیک می‌شود. زمانی که بحث سیستماتیک گردید، وارد حیطه علم تخصصی مورد قبول جامعه می‌شود. تخصصی یعنی تا زمانی که فردی است شناخت هم ممکن است فردی گردد و این مراتبی دارد و می‌توان این مطلب را به صورت یک زنجیره در نظر گرفت. یعنی غیر سیستماتیک‌ترین شناخت که از فردی شروع می‌شود و به سمت سیستماتیک پیش می‌رود که مراتبی دارد و باید اجتماعی شود.

علم تخصصی (اجتماعی) علم عامیانه (فردی)
شناخت سیستماتیک شناخت غیر سیستماتیک



زمانی که شناخت از محدوده نقطه فردی گذشته و وارد حیطه‌ی اجتماعی شد، ممکن است ضعیف باشد. لذا امکان دارد رشد نموده و به غایت سیستماتیک اجتماعی برسد که در عرف آن جامعه علمی به آن «عالم» گویند. بنابراین باید اذعان داشت که علم یک وجود اجتماعی است و وجود فردی نیست. یعنی زمانی شخصی را عالم گویند که بتواند علم خود را به دیگران انتقال دهد و هم‌چنین آن علم را جامعه‌پذیر و اجتماعی نماید. در این‌جا به سراغ «فرهنگ» می‌رویم چراکه در برخی از فرهنگ‌ها ملاک علمی بودن، پذیرش اکثریت می‌باشد.

۳. فرهنگ

تاکنون تعاریف متعددی در مورد فرهنگ ارائه شده است؛ برخی فرهنگ را به اصطلاح منطقی قدیم، «فصل جداگر» انسان از حیوان می‌دانند. در واقع انسان موجودی است طبیعی که از راه فرهنگ بر طبیعت درون (غریزه) و بیرون چیره گشته و با بیرون آمدن از این طبیعت، گام به گام مرحله‌های تکامل فرهنگی را پشت سر گذاشته است (ولایتی، ۱۳۹۴: ۱۹). در اصطلاح علوم اجتماعی نیز فرهنگ این‌گونه تعریف می‌گردد که:

«مجموعه به هم پیوسته‌ای از اندیشه‌ها و احساسات و اعمال کم و بیش صریحی که به وسیله اکثریت افراد یک گروه پذیرفته شده و منتشر می‌شود» (روح الامینی، ۱۳۷۴: ۱۳۵ و ۱۳۶).

دانشنامه‌ی رشد، چهار ویژگی عمده‌ی «تفکر و قدرت یادگیری»، «تکلم»، «تکنولوژی» و «زندگی گروهی یا اجتماعی بودن» را برای فرهنگ برمی‌شمرد (زاهد و زاهد، ۱۳۹۱: ۵۴۹). هم‌چنین، عده‌ای فرهنگ را به‌عنوان سبک زندگی و آداب و رسوم معرفی می‌کنند که در فرهنگ عمومی می‌گنجد و برخی هم فرهنگ را به مادی و معنوی تقسیم می‌کنند:

«اگر فرهنگ را به معنی کوشش‌های انسان برای ارضای نیازهای خود و غلبه بر طبیعت بدانیم، آن‌گاه می‌توانیم آن را به دو قسمت فرهنگ مادی و فرهنگ غیرمادی یا معنوی تقسیم کنیم. فرهنگ مادی، شامل اشیای قابل لمس است مثل مسکن، وسایل زندگی، وسایل و ابزار و ادوات، هواپیما، اتومبیل، ماشین آلات. در عناصر فرهنگ آن‌چه را که مادی نیست فرهنگ معنوی گویند: هنر، زبان، ادبیات، فلسفه، سیاست، افکار و عقاید، نحوه‌ی فکر و استدلال، قوانین و علوم در این زمینه جای می‌گیرند [....]. فرهنگ معنوی بدنه‌ی اصلی یک فرهنگ ملی است. همین بدنه است که قدرت روحی و نیروی حیاتی یک ملت را مشخص می‌کند، همین بدنه است که باید به دل و جان در نگهداشت آن کوشید، زیرا فرهنگ معنوی نقطه‌ی تعالی و فرازگاه حیات ملی است» (دانشنامه‌ی الکترونیک رشد، ۱۳۸۹).

در مجموع، تعریف‌هایی که برای فرهنگ شده یا ناقص هستند یا به درستی تفکیک نشده‌اند. در این‌جا تعریفی که از فرهنگ ارائه می‌گردد بدیع می‌باشد چراکه جامع‌تر از تعریف‌های گذشته است. لذا می‌توان فرهنگ را این‌گونه تعریف نمود: «دریافت‌های به توافق جمع رسیده» (زاهد، ۱۳۸۴: ۸۳). یعنی هر کدام از آن محسوسات و معقولات و اشراقات و باورها که هر کدامش به توافق اجتماعی رسیده باشد و در هر جامعه و در هر تعداد از افراد اجتماعی، فرهنگ آن جامعه می‌شود. فرهنگ از جنس مکان می‌باشد یعنی وسعت آن به این است که در چه گستره‌ای پذیرفته شده است.

۴. لایه‌های مختلف هر فرهنگ

فرهنگ را می‌توان از دیدگاه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی این گفتار دارای سه لایه «حسی»، «عقلی» و «قلبی» دانست. و از لحاظ شناختی نیز به سه بعد تقسیم‌بندی نمود:

فرهنگ بنیادی: مجموعه‌ی اشراقات به توافق جمع رسیده: ارزش‌ها و اخلاق جامعه

فرهنگ تخصصی: مجموعه معقولات به توافق جمع رسیده: علم و معرفت

فرهنگ عمومی: مجموعه محسوسات به توافق جمع رسیده: فن‌آوری و مهارت‌ها (پیروزمند، ۱۳۸۹: ۵۴).

بنابراین در این‌جا بُعد حسی فرهنگ را می‌توان فرهنگ عمومی نامید که در جامعه قابل مشاهده می‌باشد، بعد عقلی را همان فرهنگ تخصصی دانست که اندیشمندان و دانشمندان در جامعه تولید می‌کند، بعد قلبی هم همان فرهنگ بنیادی است که باورها و اعتقادات بنیادی مردم آن جامعه را تشکیل می‌دهد. در این راستا برای هر سه لایه‌های فرهنگ، ابعاد حسی، عقلی و قلبی را به ابعاد گرایش، بینش و دانش نامگذاری می‌شوند. یعنی بُعد حسی را دانش، بُعد عقلی را بینش و بُعد قلبی را گرایش می‌نامیم. بنابراین جهت شناسایی فرهنگ جوامع باید سه لایه را در سه بُعد ضرب نمود که ماتریس یا الگوی پایه فرهنگ بدست می‌آید.

جدول شماره ۱: ماتریس یا الگوی پایه فرهنگ

ابعاد لایه‌های فرهنگ	گرایش	بینش	دانش
بنیادی	گرایش بنیادی	بینش بنیادی	دانش بنیادی
تخصصی	گرایش تخصصی	بینش تخصصی	دانش تخصصی
عمومی	گرایش عمومی	بینش عمومی	دانش عمومی

جهت شناخت کامل هر فرهنگ و یا پدیده فرهنگی بایستی جدول یا ماتریس فوق را از ابعاد و لایه‌های آن مورد مطالعه قرار داد. امروزه ما در جامعه با دو فرهنگ مواجه هستیم:

الف- فرهنگ اسلامی

ب- فرهنگ غربی

براساس نظریه سیستمی عنوان گردید که می‌توان سه لایه فرهنگ را بصورت سه کره تودرتو در نظر گرفت. و جهت برقراری تعادل باید کانون این سه کره بر یکدیگر منطبق باشند. هر دو فرهنگ اسلامی و غربی دارای تخصص و علم و معرفت خاص خود می‌باشند. فرهنگ غرب لایه‌ها و ابعاد فرهنگی خاص خود را دارا می‌باشد و کانون کره‌های آن بر یکدیگر منطبق می‌باشند، لذا تضاد فرهنگی در آن‌جا مشاهده نمی‌گردد. علم و معرفت‌های رسمی موجود در کشور ایران از غرب گرفته شده است. لذا جهت تحکیم اسلامی شدن فرهنگ در جامعه، نمی‌توان فرهنگ تخصصی آن را از یک‌جا و فرهنگ بنیادی و عمومی آن را از جای دیگر اخذ نمود. پس در حال حاضر، کانون سه کره فرهنگ بنیادی، تخصصی و عمومی بر یکدیگر منطبق نمی‌باشد و محور هماهنگی آن‌ها یکی نیست. اگر بر اساس جدول ماتریس بالا، مابه‌ازای غربی و اسلامی بدست آورده شود، روشن می‌گردد که اشکال از کجاست. در فرهنگ اسلامی محوریت با خداوند تبارک و تعالی است که سه صفت برای او در نظر گرفته شده: خالقیت، ربوبیت تکوینی و ربوبیت تشریحی. لذا اگر خداوند را تنها خالق فرض کنیم اما دخالتش در عالم تکوین یا تشریح ملاحظه نگردد، با سکولارها و فرهنگ سکولارها یکی می‌شویم. اما زمانی که ربوبیت الهی در نظر گرفته شود، هر تغییر و تحولی در انسان بوجود می‌آید آن را متکی به خداوند می‌دانیم. در ربوبیت تشریحی خداوند رب العالمین پیامبران را جهت هدایت بشر فرو فرستاده است.

واقعیت‌های عالم را می‌توان به سه دسته‌ی واقعیت‌های غیب، واقعیت‌های مشهود و واقعیت رابط میان غیب و مشهود که همان پیامبران الهی می‌باشند تقسیم نمود. واقعیت مشهود همان محسوساتی است که دیده می‌شود و واقعیت غیب به حواس انسان درنیامده و نمی‌توان آن را با حواس ظاهری دریافت نمود؛ مانند ذات اقدس الهی. بدین معنا که اگرچه خداوند را نمی‌توان با چشم ظاهر مشاهده نمود، اما می‌توان به دلیل استنتاجات قلبی و عقلی، وجود او را اثبات نمود. اعتقاد به غیب جزء اعتقادات اسلامی می‌باشد و در این راستا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (آیه ۳ سوره بقره).

«متقین کسانی هستند که به جهان غیب ایمان آورند و نماز به پا دارند و از هر چه روزیشان کردیم به فقیران انفاق کنند».

از طرفی قابل ذکر است که یک واسط میان واقعیت غیب و واقعیت مشهود لازم می‌باشد که همان ربوبیت تشریحی است. چرا که با وجود پیامبران است که پیام‌های الهی به انسان‌ها می‌رسد. زمانی که دین پذیرفته می‌شود لازم است که علم و اخلاق هم براساس آن تنظیم گردد. ملاک صحت و ارزیابی غیب در اسلام، قرآن کریم می‌باشد و از این طریق می‌توان به واقعیت غیب و البته مشهود هم، پرداخت. بنابراین در نظر گرفتن این سه نوع واقعیت ما را به نزدیک شدن هرچه بیش‌تر به حقیقت عالم خداوند رهنمون می‌سازد. بدین معنا که باید عبودیت الهی بنماییم و از فرمایشات الهی تبعیت کنیم. در این راستا امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا».

«هرکس مرا نکته‌ای آموزد، مرا بنده خویش ساخته است».

لذا با اطاعت از دستورات الهی، انسان عبد صالح می‌گردد. در فرهنگ بنیادی، پروردگار متعال را با سه مشخصه و صفت خالقیت، ربوبیت تکوینی و ربوبیت تشریحی شناختیم و مشخص شد جهان هستی که در آن سه واقعیت غیب، مشهود و رابط میان این دو که رسولان می‌باشند، وجود دارد. بر این اساس در این لایه فرهنگی، دانش و دانسته‌های ما این است که باید عبد الهی باشیم و رضایت او را جلب نماییم و به او تقرب جوییم. بنابراین در لایه‌ی دوم یعنی لایه‌ی فرهنگ تخصصی، علوم اسلامی هر سه واقعیت را در نظر می‌گیرد. این درحالی است که علوم سکولار تنها واقعیت مشهود را مورد بررسی قرار می‌دهند.

۵. چگونگی شکل‌گیری علوم سکولار در غرب

در مورد دلیل اینکه چرا در علوم سکولار واقعیت غیب را کنار گذاشتند باید گفت این است که: زمان مبعوث شدن حضرت عیسی علیه السلام به پیامبری فرهنگ رایج آن زمان فرهنگ و تمدن رومی بود. در این فرهنگ خشونت نقش بسزایی در جامعه داشت. در این زمان تأکید حضرت عیسی علیه السلام بر کنار گذاری خشونت بود. و که یکی از مشهورترین سخنانی که از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده این است که او به مردم تعلیم داد تا اگر به شما سیلی زدند روی دیگر صورتتان را نیز بگیرید. در انجیل آمده است: با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر که به رخساره‌ی راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان (انجیل متی ۵ / ۳۹). اما فرهنگ عمومی آن زمان به علت سلطه‌ی زور گویان این فرهنگ شخصی را بر نمی‌تابد؛ لذا فرهنگ اجتماعی حضرت عیسی علیه السلام را طرد می‌نماید. در قرآن به زندگی و سرانجام حضرت عیسی علیه السلام اشاره گردیده و اینکه ایشان به صلیب کشیده نشد بلکه به آسمان عروج کرده است:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (سوره نساء آیه ۱۵۷).

«و هم از این رو که گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم، در صورتی که او را نه کشتند و نه به دار کشیدند بلکه امر بر آن‌ها مشتبه شد؛ و همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به او نبودند جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند؛ و به طور یقین مسیح را نکشتند».

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتْوَفِيكَ وَرَأَيْكَ إِلَىٰ وَمَطَّهَّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (سوره آل عمران آیه ۵۵).

«به یاد آر وقتی که خدا فرمود: ای عیسی، همانا من (روح) تو را قبض نموده و به سوی (آسمان قرب) خود بالا برم و تو را پاک و منزّه از (معاشرت و آرایش) کافران گردانم و پیروان تو را بر کافران تا روز قیامت برتری دهم، آن‌گاه بازگشت شما به سوی من خواهد بود، پس (به حق) حکم کنم در آنچه بر سر آن با هم به نزاع بر می‌خاستید».

به صلیب کشیده نشدن حضرت عیسی علیه السلام از خبرهای غیب است که فقط از طریق خداوند می‌توان به آن دست یافت. بنابراین واقعیت غیب را هرکسی نمی‌تواند دریابد چنان‌چه خداوند در این رابطه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم تنها به اذن خداوند می‌توانند به غیب دست‌یابند در قرآن می‌فرمایند:

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (سوره اعراف آیه ۱۸۸).

«بگو: من قدرت [جلب] سودی و [دفع] زبانی را از خود ندارم؛ جز آن چه خدا خواهد و [غیب] هم نمی‌دانم] اگر غیب می‌دانستم، یقیناً برای خود از هر خیری فراوان و بسیار فراهم می‌کردم و هیچ گزند و آسیبی به من نمی‌رسید. من فقط برای گروهی که ایمان می‌آورند، بیم دهنده و مژده رسانم».

بنابراین واقعیت غیب تنها در حیطه‌ی علم الهی است. و زمانی که مسیحیت در جامعه اروپایی رواج داشت گردید آن‌ها هم معتقد بودند که واقعیت غیب با استناد به وحی الهی روشن می‌شود. بعد از برگرفته شدن حضرت عیسی علیه السلام چهار تن از حواریون شروع به نگارش انجیل نمودند یکی دوران کودکی تا جوانی حضرت مسیح علیه السلام، دیگری از زمان جوانی تا به خیال خودشان به صلیب کشیده شدن ایشان و یکی دیگر الهیات ایشان آن را نگاشت. بنابراین در این نگارش‌ها مشخص

نکردند که کدام یک از سخنان، وحی الهی بوده و کدام سخنان خود حضرت مسیح علیه السلام است. در ادامه تاریخ مسیحیت برخی از دریافت‌هایی که از طرف کشیش‌ها نیز مطرح می‌شد گاهاً منطبق بر وحی نبود؛ اما مردم آن زمان نیز آن‌ها را می‌پذیرفتند. تا این که پس از پانصد سال مردم متوجه شدند که بسیاری از مباحث نسبت داده شده به حضرت مسیح علیه السلام خرافات می‌باشد و وحی در آن گم شده است به طریقی که کشیشان به فکر افتادند که مباحث عقلانی را از غیر عقلانی جدا نمایند و آن‌هایی که منطبق بر عقل بوده را وحی الهی نامند و غیرعقلانی‌ها را کنار بگذارند (مگی، ۱۳۸۶: ۶۴ و ۶۵).

به این ترتیب، تقریباً حدود هزار سال عقل ملاک صحت در جامعه مسیحی شد. به همین مناسبت هم بود که وقتی با مسلمانان درگیر شدند متوجه گردیدند که مسلمانان یک تمدن نوین و مترقی دارند و برتر می‌باشند لذا شکست دادن آن‌ها برایشان بسیار سخت بود و متوجه شدند دلیل موفقیت مسلمانان دانش‌های آن‌ها می‌باشد لذا مبادرت به جمع‌آوری کتب علمی مسلمانان نموده و آن‌ها را به لاتین ترجمه نمودند اما با ملاک عقل. بنابراین عقل در غرب ملاک صحت دانش‌های مسلمانان گردید و این دانش‌ها را با اتکاء به عقل خود رشد دادند. تا جایی رسید که گفتند: عقل نیز ممکن است دچار اشتباه گردد. افرادی مانند «کانت» اعلام کردند که هر چه را می‌خواهید به توافق جمع برسانید به تجربه بپردازید، اگر تجربه جواب داد همه می‌پذیرند؛ یعنی صحت عقل تبدیل به ملاک صحت تجربه شد (کانت، ۱۳۶۲: ۷۳).

بر اساس ملاک صحت تجربه، علوم تجربی ساخته شد. در این زمان واقعیت منبع غیب را که واسطی جهت فهم آن نداشتند به کنار گذاشته شد و متوسل به عقل شدند. اندیشمندی مثل جان لاک، کانت و دیگران، ملاک صحت تجربه را ایجاد نموده و این ملاک، زیربنای دانش‌های جدیدی مثل زیست‌شناسی، فیزیک و ریاضیات شد. با شکل‌گیری این سه علم اصلی، بقیه علوم هم به تبع آن ساخته شد. لذا زمانی که انسان سکولار شد، یعنی واقعیت غیب را کنار نهاد و تمام حواس خود را معطوف به واقعیت مشهود نمود. در بین واقعیت مشهود چه وجودی از همه برتر می‌باشد؟ در موجودات مشهود، انسان را از همه بالاتر در نظر گرفتند. بنابراین انسان‌گرا شدند. در این زمان به جای این که عنوان شود انسان اشرف مخلوقات است، گفته شد که انسان اشرف موجودات است. هم‌چنین شد که کشیش‌ها سکولاریسم را بوجود آوردند. آن‌ها معتقد بودند که دیگر با واقعیت غیب نمی‌توانند مردم را قانع نمایند و باید با عقل و تجربه آن‌ها را قانع نمود و این‌گونه بود که سکولاریسم بوجود آمد.

از دیگر فلاسفه‌ی غرب که در گرایش آنان به سکولاریسم و ماده‌گرایی نقش به سزایی داشت، هگل است. هگل شخص متشروع بود و می‌خواست فلسفه‌ای بسازد که روح مطلق یا به عبارتی خداوند را اثبات نماید. وی سیر روح مطلق را با مفهوم دیالکتیک نشان می‌دهد. کارمایه‌ی دیالکتیک را عنصر نفی تشکیل می‌دهد؛ زیرا در تحول دیالکتیکی، شیء با نفی هویت بالفعل خود، امکانات

بالقوة خود را به بروز می‌کشاند و از این طریق به اثبات خویش می‌پردازد. دیالکتیک از سه جزء تشکیل می‌شود: جزء نخست، برنهاد است که همان بساطت اولیه و یکسانی شیء است؛ برابرنهاد که نفی بساطت اولیه و نایکسانی است و سرانجام هم‌نهاد یا نفی نفی که وحدت یکسانی و نایکسانی است، به صورت عنصری کامل‌تر، مشخص‌تر و در واقع محصول دو جزء پیشین عرض وجود می‌کند و خود، بر نهاد سه پایه‌ی جدید قرار می‌گیرد. به نظر هگل مفهوم محض وجود، نقطه‌ی آغاز در حرکت دیالکتیکی اندیشه است، زیرا هیچ‌گونه تعینی ندارد (Hegel, 1975: 124). به همین ترتیب می‌توان پیش رفت و به اول سابق بر همهٔ مقولات یعنی مثال مطلق رسید. بدین صورت اگر دلیل مقوله واپسین، هستی است، دلیل مقوله هستی هم مقوله واپسین است و این گونه است که تمامی اندیشه و اجزای دلیل به خود باز می‌گردد و چون دلیلی مقدم بر آن نمی‌توان جست، سزاست که بنیاد توضیح و تبیین عالم به شمار آید (استیس، ۱۳۷۰: ۲۳ و ۱۵۴). بنابراین دنیا قواعد را می‌گرداند نه خداوند. در کتاب مقدس آمده: پس از اتمام آفرینش آسمان و زمین و آماده‌سازی آن، خداوند انسان را می‌آفریند تا بر زمین و آنچه در آن است حکومت کند. بنا بر نقل تورات، خداوند پس از شش روز کاری، روز هفتم را استراحت و آن را تقدیس می‌کند و مبارک می‌شمارد: و در روز هفتم، خداوند از همه‌ی کارهایش فارغ شد و در روز هفتم به خاطر همهٔ کارهایی که انجام داده بود، استراحت می‌کند (پیدایش، ۲: ۲)؛ بنابراین آن را تقدیس می‌کند و مبارک خواند (پیدایش، ۲: ۳). بنابراین معتقد است که خداوند جهان را ساخته و انسان باید با عقل و تجربه قوانین را استخراج نماید و نباید خداوند را در امور دخالت دهیم چرا که عالم غیب را نمی‌توان دلیل روشنی برای آن عالم غیب آورد و آن را توضیح داد بنابراین از این رو آن را رها می‌سازند.

غربی‌ها با اتکاء به عقل ابزاری موارد عقلانی و تجربه تمدن خود را بنا نهادند. در این جا دیگر انسان کاری با خدا ندارد و تمام اعمالش براساس اصالت سود و لذت شکل می‌گیرد. هرچه که به انسان لذت بدهد اصل می‌شود. حتی عرفان و معنویت را هم شامل این اصل می‌شود چرا که به او لذت و آرامش می‌دهد. بنابراین علوم تجربی مانند فیزیک، ریاضیات، بیولوژی و ... بر پایه سکولاریسم یعنی شناخت براساس تجربه شکل می‌گیرد. دانش‌های عملی نیز مانند: تکنولوژی‌ها، بر اساس این علوم شکل گرفت که باعث ایجاد تمدن مدرن کنونی گردید و دنیا را نیز تابع خود نمود.

با این تفاسیر بشر امروز اگر چه به پیشرفت‌های بسیاری دست یافته است و رفاه و آسایش را برای خود فراهم نموده اما دچار شک و شبهاتی گشته و احساس ناامنی و اضطراب و ناراحتی‌های روحی می‌نماید و اخلاقیات از زندگی آن‌ها رخت بر بسته است. چرا این مشکلات اساسی برای انسان ایجاد گردید؟ زمانی که انسان اصالت را به واقعیت‌های مشهود داد انسان شد اشرف موجودات و واقعیت غیب کنار گذاشته شد، همه انسان‌ها حق پیدا نمودند که بقیه موجودات را در خدمت بگیرند و این گونه بود که مکتب لیبرالیسم را پایه‌گذاری نمودند که مرز مادی آن در مالکیت تعیین می‌گردد. بدین معنا که هر کس مالکیت بیش‌تری داشته باشد آزادی بیش‌تری دارد که حتی قانون را هم از

موضع اکثریت می‌تواند بخرد. آن‌که مالکیت کم‌تری دارد مقیدتر است بنابراین طبقات شکل می‌گیرد. زمانی که قانون اساسی در آمریکا تصویب شد گردید یکی از اصول اساسی آن برابری انسان‌ها بیان گردید. این در حالی بود که تعداد زیادی برده در آمریکا برای اشخاصی مانند توماس جفرسون که از امضاءکنندگان قانون اساسی بود، وجود داشت. این فرهنگ، فرهنگ سلطه می‌باشد. دانش آن‌ها هم همین‌گونه است زمانی که در فرهنگ تخصصی قرار می‌گیرد دانش هم دانش سلطه می‌شود. انسان امروزی بعد از مشاهده‌ی جنایات جنگ‌های اول و دوم جهانی به تدریج به این اندیشه افتاده که از کجا اشتباه نموده و واقعیت غیب را کنار گذاشته است. بنابراین انسان مدرن از اواخر قرن بیستم تصمیم گرفته که روح معنویات و الهیات را حتی وارد علم نماید چراکه ماده‌گرایی و توجه صرف به ماده باعث ایجاد مشکلات عدیده برای آن‌ها گردیده است. برای مثال در مواجهه با مانند ایجاد آسیب‌های اجتماعی، غرب تا کنون که تنها تلاشش غرب در راستای دسته‌بندی فساد بوده است نه ارائه راه حل.

در اسلام دسترسی به واقعیت غیب برتری را نسبت به ادیان تحریف شده ایجاد نمود. و کتاب آسمانی قرآن بدون هیچ‌گونه تحریفی در اختیار انسان‌ها قرار وجود دارد و بر اساس آیه تحدی در قرآن هیچ کس توانایی آوردن یک آیه همانند قرآن را ندارد.^۱ در فرهنگ اسلامی ملاک صحت در

۱. در سه آیه از آیات قرآن کریم، به تحدی به کل قرآن دعوت شده است:

- آیه ۳۴ سوره طور: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ». «پس اگر راست می‌گویید سخنی مانند آن بیاورند».
- آیه ۴۹ سوره قصص: «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». «بگو: پس اگر راست می‌گویید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت‌کننده‌تر باشد تا پیرویش کنم».
- آیه ۸۸ سوره اسراء: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا». «بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی [دیگر] باشند».

در یک آیه از قرآن کریم، به ده سوره دعوت شده است:

در آیه ۱۳ سوره هود، کافران دعوت شده‌اند که اگر می‌توانند ده سوره شبیه سوره‌های قرآن بیاورند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». «یا می‌گویید این [قرآن] را به‌دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید، ده سوره برساخته‌شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هرکه را می‌توانید، فراخوانید».

در دو آیه از قرآن به تحدی به یک سوره دعوت شده است:

- آیه ۳۸ سوره یونس: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». «یا می‌گویید: آن را به‌دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید، سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هرکه را جز خدا می‌توانید، فراخوانید».
- آیه ۲۳ سوره بقره: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». «و اگر در شک و تردید هستید از آنچه بر ما نازل کردیم بر بنده‌ی خودمان، بیاورید سوره‌ای مانند آن و شاهدان خود را از آن‌ها بخواهید».

دانش‌های اسلامی توجّه به بر اساس وحی الهی، عقل و تجربه می‌باشد. لذا در تولید علم باید هر سه ملاک صحت مراعات گردد. بنابراین براساس مباحث گفته شده می‌توان ماتریس الگوی فرهنگ (اسلامی و سکولار) را این‌گونه ترسیم نمود:

جدول شماره ۲- ماتریس یا الگوی پایه فرهنگ (اسلامی و سکولار)

دانش	بینش	گرایش	ابعاد لایه‌های فرهنگ	
عبودیت تقرب‌جویی جلب رضایت الهی	هستی‌شناسی بر پایه واقعیت غیب و مشهود	خالقیت ربوبیت تکوینی ربوبیت تشریحی	اسلامی	بنیادی
لذت‌جویی سودجویی عملگرایی	هستی‌شناسی بر پایه واقعیت مشهود	انسان‌گرایی	سکولار	
دانش‌های عملی اسلامی	دانش‌های نظری اسلامی	شناخت بر پایه تجربه شناخت بر پایه عقل شناخت بر پایه وحی	اسلامی	تخصصی
دانش‌های عملی سکولار	دانش‌های نظری سکولار	شناخت بر پایه تجربه	سکولار	
سیک زندگی اسلامی (تمدن نوین اسلامی)	معروف و منکرهای دینی	گرایش به احکام (ارزشی، توصیفی، تکلیفی) الهی	اسلامی	عمومی
سیک زندگی سکولار (تمدن مدرن)	هنجارهای اجتماعی	ارزش‌های اجتماعی	سکولار	

«و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، شک دارید، پس اگر راست می‌گویید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فراخوانید».

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله عنوان گردید که، علم در فرهنگ جوامع شکل می‌گیرد و رشد می‌کند لذا وقتی فرهنگی ماده گرا می‌شود قهراً علوم مادی هم در آن با همان مبنا شکل می‌گیرند. تعریف مختار ما از فرهنگ «دریافت‌های به توافق جمع رسیده» است. این دریافت‌ها حاصل شناخت افراد آن جامعه می‌باشند. شناخت ابزاری دارد: حس برای جمع‌آوری اطلاعات، عقل برای دسته‌بندی، نتیجه‌گیری و جمع‌بندی و قلب برای تصدیق نتیجه. انسان‌ها در بدو تولد با این سه ابزار شناخت به دنیا می‌آیند. در هفت سال اول زندگی حس مدیریت مجموعه‌ی دریافت‌های حسی، عقلی و قلبی را بر عهده دارد. هفت سال دوم این مدیریت به عقل می‌رسد و در هفت سال سوم که قوه‌ی اختیار در انسان رشد می‌کند، قلب میدان دارد برای مدیریت دریافت‌هاست. هر وجودی که شناخته می‌شود دارای ابعاد حسی، عقلی و قلبی است. آن‌چه از آن موضوع مشاهده می‌شود حسی است. آن‌چه تحلیل می‌شود و به ذهن می‌آید عقلی و نوع و میزان تصدیقی که در مورد آن در وجود انسان شکل می‌گیرد قلبی است. اگر وجود این سه نوع دریافت را به سه کره تشبیه کنیم کره تصدیق‌ها که باور انسان را تشکیل می‌دهند در مرکز قرار می‌گیرد و کره دریافت‌های عقلی روی آن استوار می‌شود و دریافت‌های حسی بیرونی را تشکیل می‌دهد. اگر این سه کره متحدالمرکز باشند انسان در آرامش است. با ورود یک اطلاع به هر یک از این کره‌ها اتحاد مرکز آنان به هم می‌خورد و احساس نیاز به وجود می‌آید. برای بازگشت به تعادل انسان تلاش می‌کند و به این ترتیب سازوکار دریافت‌های انسان پیش می‌رود و حجم اطلاعات و یا به عبارت دیگر حجم این کره‌ها افزایش می‌یابد و رو به کمال می‌رود.

در این مطالعه بیان شد که دریافت‌های به توافق جمع رسیده را فرهنگ می‌خوانیم. انسان‌هایی که در یک‌جا زندگی می‌کنند ناگزیر از تعامل با یکدیگرند. آنان در صورتی که بخواهند در هر زمینه‌ای با یکدیگر همکاری کنند نیاز به هم‌فکری دارند. برای رسیدن به هم‌فکری نیاز به هم‌دلی است. پس در یک جامعه که افراد آن با هم در مراوده اجتماعی هستند هم‌دلی، هم‌فکری و هم‌کاری وجود دارد. یعنی در باورها به حدی از توافق می‌رسند تا هم دل شوند. بر اساس آن به هم‌فکری می‌پردازند و در دریافت‌های عقلی به اشتراکاتی دست می‌یابند و وقتی این هم‌فکری حاصل شد در محسوسات به همکاری می‌پردازند. این جا هم می‌توانیم فرهنگ را به سه کره تو در توی باورها یا تصدیق‌های به توافق جمع رسیده، افکار به توافق جمع رسیده و به محسوسات به توافق جمع رسیده تشبیه کنیم. باورهای به توافق جمع رسیده «ارزش‌ها و اخلاق» اجتماعی را تشکیل می‌دهند که به آن لایه «فرهنگ بنیادی» می‌گوئیم. معقولات به توافق جمع رسیده «علم و معرفت» جامعه را تشکیل می‌دهند که به آن «فرهنگ تخصصی» می‌گوئیم و محسوسات به توافق جمع رسیده «مهارت‌ها و فن‌آوری» جامعه را تشکیل می‌دهند که به آن لایه‌ی «فرهنگ عمومی»

می‌گوئیم. بر اساس بحث فوق در می‌یابیم که علم و معرفت در هر جامعه بر اساس باورها و تصدیق‌های به توافق جمع رسیده شکل می‌گیرد و ایجاد می‌شود.

در غرب (اروپا) بعد از ظهور حضرت عیسی علیه السلام فرهنگ خشونت‌بار رومی به فرهنگ صلح و دوستی منبعث از تعلیمات آن حضرت تغییر یافت. با ورود خرافات و دسیسه‌ها به این دین توسط کشیش‌های از خدا بی‌خبر به تدریج اصالت استناد به وحی زیر سؤال رفت و کشیش‌هایی که می‌خواستند معنویت مسیحی را نگه دارند به عقل متوسل شدند. به این ترتیب فلسفه‌ی مسیحیت شکل گرفت و عقل ملاک صحت یعنی ملاک تمیز حق از باطل شد. در دوران رنسانس با توجه به این که دیگر دست‌یابی به واقعیت غیب که در دانش خداوند تبارک و تعالی است مقدور نبود دانشمندان رو به واقعیت مشهود آوردند (سکولاریسم) و کفایت عقل نظری تنها، زیر سؤال رفت و عقل عملی و تجربه ملاک گردید. از این رو با اتکاء به تجربه، علوم تجربی شکل گرفت.

روی آوردن به واقعیت مشهود و کنار گذاشتن واقعیت غیب را سکولاریسم می‌خوانیم. در این حالت که توجهی به واقعیت غیب معتبر به حساب نمی‌آید انسان به‌جای اشرف مخلوقات، اشرف موجودات تلقی می‌شود و انسان گرایی شکل می‌گیرد. بنابراین زیربنای تولید علوم در غرب سکولاریسم و انسان‌گرایی قرار گرفت و دیگر توجه به واقعیت غیب در بین اندیشمندان علمی برچیده شد.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

استیس، و.ت. (۱۳۷۰ش). *فلسفه هگل*. ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
پلیتسر، ژرژ (۱۳۵۸). *اصول مقدماتی فلسفه*. ترجمه جهانگیر افکاری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های
جیبی.

پیروزمند، علیرضا (۱۳۸۹). *مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی*. قم: فرهنگستان علوم اسلامی
ترجمه کتاب مقدس (۲۰۰۲م). چ ۳، انگلستان: انتشارات ایلام.

دانشنامه الکترونیک رشد، www.daneshnameh.roshd.ir

روح الامینی، محمود (۱۳۷۴). *مبانی انسان‌شناسی*. تهران: عطار

زاهد، سعید (۱۳۸۴). «در باب توسعه‌ی فرهنگی در ایران»، *راهبرد یاس*، ش ۳.

زاهد، سعید؛ زاهد، حسن (۱۳۹۱). «مبانی معرفت‌شناختی تمدن جدید اسلامی از منظر علامه سید منیرالدین

حسینی الهاشمی و نقش ایشان در تحول علوم انسانی»، *مجموعه مقالات همایش تحول در علوم*

انسانی اسلامی، بزرگداشت دهیمن سالگرد ارتحال استاد فقید سید منیرالدین حسین الهاشمی، قم:

کتاب فردا.

کانت، امانوئل (۱۳۶۲). *سنجش خرد ناب*. ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. چ ۱، تهران: امیرکبیر.

مصباح، مجتبی؛ محمدی، عبدالله (۱۳۹۷). *معرفت‌شناسی*. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام
خمینی (ره)

مطهری، مرتضی (۱۳۹۷). *مسئله شناخت*. تهران: انتشارات صدرا.

مگی، براین (۱۳۸۶). *سرگذشت فلسفه*. ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی

ولایتی، علی اکبر (۱۳۹۴). *فرهنگ و تمدن اسلامی*. قم: دفتر نشر معارف.

همتی، همایون (۱۳۸۴). *فیزیک، فلسفه و الهیات*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

Hegel, G.W.F (1975). *Hegels' Logic*. translated by william Wallace. Oxford
and London. Oxford Univerity Press

Murray, Wardrop(2009). *Modern life causes brain overload, study
finds*, <https://www.telegraph.co.uk/news/science/science-news/6801633>

Research Article

Social causes of the formation of scientific materialism in the West

Maryam Shamsaie¹ And Saeed Zahed Zahedani²

Date of received: 2022/01/30

Date of Accept: 2022/02/14

Abstract

This article deals with the social contexts of the formation of scientific materialism in the historical and cultural context of Western countries. First we start with the definition of materialism and science and then we try to answer the questions how science is produced? How is this knowledge of science formed? And how did secular science come to be in the West? The importance of this study is to address the issue that science is formed and developed in the context of societal culture. And these sciences are the result of knowing the people of that society and that the science of systematic knowledge of the people of any society. Therefore, it should be examined how cognition is obtained? In this article, the aim is to express the fields of formation of science in Western societies based on their culture.

Keywords: Scientific materialism, culture, secular science, West.

Citation (APA 6th ed. / APSA)

Shamsaie, Maryam; Zahed Zahedani, Saeed (2022). "Social causes of the formation of scientific materialism in the West". *Quarterly Journal of Research in History, Politics and Media*. Vol. 5, Num. 1, S.No. 17, pp. 105 - 124.

¹. Associate Professor, Department of Islamic Studies and Quran, Hadith and Medicine Research Center, Shiraz University of Medical Sciences, Shiraz, Iran.

Email: shamsaie2008@yahoo.com

². Associate Professor, Department of Sociology and Member of the Research Institute for Transformation in the Humanities and Social Sciences, Faculty of Humanities, Shiraz University, Shiraz, Iran.

Email: zahedani@shirazu.ac.ir

Copyright © 2010, KSSI (Karimeh Strategic Studies Institute Of Shiraz). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material.

References

- The Holy Quran. Approach to rhetoric.*
- Hegel, G.W.F (1975). *Hegels 'Logic. translated by william Wallace. Oxford and London. Oxford Univerity Press.*
- Hemmati, Homayoun (2005) *Physics, Philosophy and Theology, Tehran: Institute of Islamic Culture and Thought. (in Persian)*
- Kant, Emmanuel (1362) *Measurement of wisdom, translated by Adib Soltani, Mirshams-ud-Din, Amirkabir, first edition.*
- Maggie, Brian (2007) *History of Philosophy, translated by Hassan Kamshad, Tehran: Ney.*
- Mesbah, Mojtaba, Mohammadi, Abdullah (1397) *Epistemology, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Publications. (in Persian)*
- Motahari, Morteza (1397) *The problem of cognition, Sadra Publications. (in Persian)*
- Murray, Wardrop, 2009, *Modern life causes brain overload, study finds, https://www.telegraph.co.uk/news/science/science-news/6801633.*
- Piroozmand, Alireza (2010) *Principles and model of cultural engineering, Qom: Academy of Islamic Sciences. (in Persian)*
- Plitzer, George (1358) *Basic Principles of Philosophy, Translator: Jahangir Afkari, Tehran: Pocket Books Company.*
- Roh Al-Amini, Mahmoud (1374) *Basics of Anthropology, Tehran: Attar. (in Persian)*
- Roshd Electronic Encyclopedia (www.daneshnameh.roshd.ir). (in Persian)
- Stacey, W.T. (1370). *Hegel's philosophy. Translated by Hamid Enayat. Tehran: Amirkabir Publications.*
- Translation of the Bible, (2002), England, Ilam Publications, third edition.*
- Velayati, Ali Akbar (2015) *Islamic Culture and Civilization, Qom: Maaref Publishing Office. (in Persian)*
- Zahed, Seyed Saeed (2005), (*On Cultural Development in Iran », Yas Strategy, Vol. 3. (in Persian)*
- Zahed, Seyyed Saeed and Seyyed Hassan Zahed (2012), "Epistemological Foundations of the New Islamic Civilization from the Perspective of Allama Seyyed Monir al-Din Hosseini Al-Hashimi and His Role in the Transformation of the Humanities", *Proceedings of the Conference on the Transformation of the Islamic Humanities The late Sayyid Munir al-Din Hussein al-Hashimi, Qom: Tomorrow's book. (in Persian)*

پروفیسر کاہنشاہ علوم اسلامی و مطالعات اسلامی

برائے اعلیٰ تعلیم اسلامی